

فطری بودن گرایش به خداوند



آیاتی که دلالت بر گرایش فطری انسان به توحید دارد، تاکنون پنج دسته از آنها مورد بحث قرار گرفته است که فهرست وار عبارت اند از:

۱ - آیات تذکره: یعنی آیاتی که قرآن را «ذکر» و «ذکری» و رسول الله «ص» را «مذکر» معرفی نموده است.

۲ - آیات نسیان: این آیات از کسانی سخن می گوید که خدا را به فراموشی سپرده اند و از این نظر که نسیان همیشه مسبوق به معرفت است، دلالت بر سابقه خدا شناسی بطور فطری دارد.

۳ - آیات غفلت: این آیات اشاره به آن عده از مردمی دارد که از خداوند غفلت نموده اند.

۴ - آیات عهد: دلالت بر عهد و پیمانی دارد که خداوند در مورد پرستش خویش و عدم شرک به او، با آنها بسته است.

۵ - آیاتی که به هنگام مواجه شدن انسان با خطر، به یاد خدا افتاده و او را می خوانند.

چنانچه قبلاً گفتیم، چهار دسته از آیات نامبرده، همه در این اصل مشترک اند، که مورد خطاب آنها نه تنها ملحدین و کفار بلکه انسان با صرف نظر از اعتقاد و عدم اعتقاد او بخداوند نیز باید باشد، تا در نتیجه دلالت بر فطری بودن گرایش به خدا داشته

باشد و چنانچه خطاب به معتقدین خدا، اعم از مسلمان یا اهل کتاب باشد، چنین دلالتی نخواهد داشت. در مورد دسته پنجم، در شماره گذشته به چند نمونه از آن آیات اشاره شده است و در این قسمت نیز بعضی دیگر از آن آیات را مورد بحث و استدلال قرار می دهیم.

خداوند در سوره مبارکه «انعام» می فرماید: **وَإِنْ يَسْأَلْكَ اللَّهُ بَعْضُ أُمَّةٍ مِّنْ عَمَلِكُمْ فَأَجِبْ لَهُ لَعَلَّ تَقْوَىٰ تَلَذُّهُ فَإِنَّ يُجِيبُ عَنِ السَّئِئِ وَأَنْ يَّخْتَارَ عَلَيَّ مِمَّا يَبْدُؤُا بِالْإِتْمَانِ الْإِنسَانِ أَن يَّحْسِبَ أَنَّ مِثْلَ عَمَلِكُمْ لَنَجْذِبُنَّهُ إِلَىٰ مَا يَكُونُ لَكُمْ عَذَابًا مُّهِمًّا** «و اگر خداوند زبانی به تو برساند، هیچکس جزا و نسی نمی تواند آن را برطرف سازد و اگر خیری به تو رساند او بر همه چیز توانا است. او است که بر تمام بندگان خود مسلط است و او است حکیم دانا.

این مسأله که اگر ضرر و زیانی به انسان برسد، کسی جز خداوند نمی تواند آن را رفع سازد، یک ادعا نیست تا بتواند قابل انکار باشد، بلکه مطابق با واقع و تبیین فطرت است.

در همین سوره نیز می فرماید: **«قُلْ مَنْ يُنَجِّكُمْ مِنَ ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ تَدْعُونَهُ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً لَّئِنْ أَنْجَيْنَا مِنْ هَذِهِ لَنُكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ. قُلْ اللَّهُ يُنَجِّكُمْ مِنْهَا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأَن تَكُونُوا مِنَ الْخَالِقِينَ»** «چه کسی شما را از تاریکیهای خشکی و ظلمت دریاها رهایی

نعمتهای خداوند

در سوره «نحل» می فرماید: «قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَىٰ اللَّهُ خَيْرٌ مِمَّا يَشْرِكُونَ. أَمَّنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا بِهِ حَدَائِقَ ذَاتِ بَهْجَةٍ مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَهَا ۗ أَلَيْسَ اللَّهُ بِلِ هُمْ قَوْمٌ يَعْبُدُونَ. أَمَّنْ جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَارًا وَجَعَلَ خِلَالَهَا أَنْهَارًا وَجَعَلَ لَهَا رَوَاسِيَ وَجَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا ۗ أَلَيْسَ اللَّهُ بِلِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ. أَمَّنْ يَجِئُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُ لَكُمْ خُلْفَاءَ الْأَرْضِ ۗ أَلَيْسَ اللَّهُ بِلِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ» (ای رسول ما) بگو: ستایش مخصوص خدا است و سلام بر بندگان برگزیده خداوند، آیا «الله» بهتر است یا آنچه شما شریک او قرار می دهید؟ بلکه آن کسی بهتر است که آسمان و زمین را خلق کرده و از آسمان برای شما باران می فرستد و با آن درختان و باغ های شما را در کمال خرمی می رویانیم، هرگز شما از پیش خویش قادر به رویانیدن آن درختان نیستید، آیا با وجود خدای یکتا، خدائی هست؟ ولی اکثر مردم از این آگاه نیستند، بلکه آن کسی که دعای بیچارگان و درماندگان را به اجابت می رساند و رنج و غم آنان را برطرف می سازد و شما مسلمین را جاننشینان اهل زمین قرار می دهد، جز خدای یکتا، خدائی نیست گرچه اندکی از مردم متذکر این حقیقت اند.

قرآن کریم در آیات فوق، دلایل «خیر» بودن خدا را بدین ترتیب می شمرد که:

خداوند خالق است، از آسمان باران به زمین نازل می سازد و بوسیله آن به زمین طراوت و خرمی می بخشد، کره ارض را محل امن و استقرار بشر قرار داده است، در لحظات اضطرار و خطر به فریاد بشر می رسد و اجابت دعای آنها را می نماید.

انابه و بازگشت

در سوره «زمر» نیز بعضی از آیاتی که جزء این دسته، شمرده می شوند، مشاهده می گردد: «وَإِذَا مَنَّ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ مَا هُوَ بِرَبِّهِ يُغْنِي

می بخشد؟ در حالی که او را آشکارا و در پنهانی میخوانید (و می گویند) اگر از این (خطر و تاریکی) ما را رهائی دادی از شکرگزاران خواهیم بود، بگو: خداوند شما را از اینها و از هر مشکلی نجات می بخشد، ولی باز شما برای او شریک قرار می دهید!

قرآن روی خلوص نیست و دعوت آنها در آن حال صحه گذاشته و در آیه دیگری می فرماید: «دَعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ» زیرا در آن حال لحظه فطرت فرا می رسد و آنها از جاذبه های زندگی و هواهای نفسانی آزاد می شوند، گرچه پس از رهائی از خطر، مجدداً بهمان غفلت و الحاد پیشین باز خواهند گشت، و از همین جا معلوم می شود که فطرت آنها فطرت خداشناسی و توحید است، اما تنها در آن هنگام ظهور دارد که متوجه این حقیقت می شوند که آنچه را تا آنوقت پرستیده و به آن معتقد بوده اند بعنوان شریک خداوند، باطل و نادرست بوده است و لذا به سوی آن قادر مطلق و علیم محض متوجه می شوند که می توانند آنها را در هر شرائطی از هرگونه سختی و بدبختی، رهائی بخشد و نه تنها قادر به نجات آنها است بلکه دانا به راه های نجات و مطالب آشکارشان نیز می باشد.

در اواخر سوره «یونس» نیز مشابه آنچه را در سوره «انعام» آمده است با تفسیری اندک می خوانیم: «وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» و اگر خداوند (برای امتحان یا کیفر گناه) زیبایی به تو رساند هیچکس جز او، آن را برطرف نمی سازد و اگر اراده خیری برای تو نماید، هیچکس مانع مفضل او نخواهد شد، آن را به هرکس از بندگانش بخواهد می رساند و او بسیار آمرزنده و بخشاینده است.

إِلَيْهِ نَسَمٌ إِذَا حَوْلَهُ نِعْمَةٌ مِنْهُ نَسِيَ مَا كَانَ يَدْعُو إِلَيْهِ مِنْ قَبْلُ وَجَعَلَ اللَّهُ
 أَنْدَادًا لِلْإِنْسَانِ عَنِ سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلًا إِنَّكَ مِنْ أَصْحَابِ
 النَّارِ» هرگاه به انسان زیبایی برسد، به نیایش و توبه بدرگاه او رو آورد، و
 چون نعمت و ثروت به او رو کند خدائی را که از آن پیش می خوانده به
 کلی فراموش سازد و برای خدای (یکتا) شریک و همتا قرار دهد تا خلق را
 از راه خدا گمراه سازد (ای رسول ما) باین شخص بگو: کمتر به وسیله کفر
 و عصیان آسایش جوی که سرانجام از اهل آتش خواهی بود.
 در این آیه نیز سخن از انسان است نه از مؤمن و یا اهل کتاب
 و بهمین دلیل بر مقصود ما - چنانچه قبلاً تذکر داده ایم - دلالت
 کافی دارد. «إنابه» بالا تر از توبه است، زیرا إنابه معنایش این
 است که انسان چندین نوبت به درگاه خداوند برود تا سرانجام
 نتیجه بگیرد، بنابراین از آیه چنین استفاده می شود: انسانی
 که در معرض زیان و خطر قرار می گیرد، چه مؤمن به خدا باشد و
 چه کافر و ملحد، متوجه خدا می شود و آنقدر بدرگاه او می رود و
 او را می خواند تا او را اجابت نماید.

طرز تفکر فارونی

در همین سوره، نیز آمده است: «فَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَا نَسَمًا
 إِذَا حَوْلَهُ نِعْمَةٌ مِمَّا قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ بَلْ هِيَ فِتْنَةٌ وَلَكِنَّ
 أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ»^۴ چون آدمی رنج و زیبایی به او رسد ما را بدعا بخواند
 و چون نعمت و دولت به او دادیم گوید این نعمت با علم و کاردانی
 نصیب من گردید! (چنین نیست) بلکه این وسیله آزمایش آنها است ولی
 اکثرشان نمی دانند.

در این آیه هم انسان مطرح است که در هنگام گرفتاری
 خدا را می خواند و چون مشکلش حل شد می گوید که با علم
 و کاردانی خود آن را برطرف نمودم! این همان طرز تفکری است
 که «قارون» هم داشت و می گفت: من این مال و ثروت فراوان
 را به وسیله علم و دانش خویش به دست آورده ام و هرکس این
 چنین فکر منطقی داشته باشد، فکرش فکر توحیدی نیست بلکه

فارونی است.

قارون می گفت: «إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي» و نعمتهای
 خداوند را که در اختیار او قرار گرفته بود به حساب علم و
 تخصص خود می گذاشت! ولی قرآن کریم می فرماید «وَمَا بِكُمْ
 مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ» هر چه شما نعمت دارید از جانب خداوند به شما
 افاضه شده است، و در سوره «زمر» نیز می فرماید «قَدْ قَالُوا الَّذِينَ
 مِنْ قَبْلِهِمْ مَا كُنَّا نَكْسِبُونَ. فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا
 وَالَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ هَؤُلَاءِ سَيُصِيبُهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَمَا لَهُمْ
 بِمُعْجِزِينَ»^۱ کسانی هم که پیش از آنها بودند این را می گفتند (که مال
 و ثروت را به تدبیر خود به دست آورده ایم) اما بی نیازشان نکرد آنچه را
 اندوختند و کيفر زشتی و بدکاریهای که انجام دادند، بآنها رسید و
 آنهایی که از این مردم ظلم کردند، بزودی به کيفر کردارشان خواهند
 رسید و هرگز از قهر و قدرت خداوند رهائی نخواهند یافت.
 آیات دیگری نیز در قرآن وجود دارد که با این دسته چهارم از
 آیاتی که دلالت بر فطری بودن توحید دارد، مناسبت دارند ولی ما
 در اینجا بهمین مقدار اکتفا می نمائیم.

آیات محبت

دسته ششم از آیات مزبور، آیات محبت است، یعنی آن
 طائفه از آیات که دلالت دارند بر اینکه انسان در حالت عادی - نه
 در حالت های استثنائی و خطر - بدنیاال محبوب واقعی خویش
 است. قرآن کریم در سوره انعام احتجاج حضرت ابراهیم را
 مطرح نموده که در آن به طلوع و افول ماه، خورشید و ستاره
 استدلال نموده و می فرماید که هیچیک از اینها خدا نیستند وحد
 وسط این برهان راهم، محبت قرار داده است. بعضی این
 استدلال را، برهان حدوث دانسته و گفته اند چون اینها آفل
 و حادث اند، نیاز به محدث دارند، بعضی دیگر آن را به برهان
 حرکت و برخی به برهان امکان حمل نموده اند ولی ظاهراً چنین
 نیست، این احتجاج از آیه (۷۵) سوره، به بعد به این ترتیب شروع

... می شود: «وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ. فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْإِفْلَاقِينَ» ما به ابراهیم باطن آسمانها و زمین را نشان دادیم تا به مقام یقین نائل شود. پس چون شب تاریک نمودار شد ستاره ای دید، گفت: این پروردگار من است، چون آن ستاره غروب کرد، گفتم چیزی که افول کننده است او را دوست ندارم.

در پایان این احتجاج و استدلال در آیه (۸۳) می فرماید: «وَلَوْلَاكَ حُجَّتْنَا آتِنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَى قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَن نَّشَاءُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ» این است حجتی که ابراهیم را بر قومش دادیم، ما مقام هر کس را بخواهیم رفع می گردانیم. خدای تو حکیم و داناست. این استدلال چنانچه گفتیم روی برهان حرکت نیست، و احتجاجی که ابراهیم با طاغوت عصرش «نمرود» نموده است براساس برهان محبت می باشد، ولی اگر کسی بخواهد آن را بابرهان حدوث یا حرکت یا نظم هم انطباق دهد، امکان پذیر است اما آنچه که در این برهان مطرح است، مسأله محبت می باشد که می فرماید: من اقل و زود گذر را دوست ندارم چه اینکه در مسائل عقلی و جهان بینی و شناخت، صحبت از دوست داشتن و سلیقه نیست و گرنه وقتی ابراهیم میگوید: من ستاره ای را که غروب دارد دوست ندارم، آن ستاره پرست می تواند بگوید: اگر تو آن را دوست نداری، من دوست دارم! بنابراین، نمی توان این احتجاج را حجت الهی و برهان عقلی پنداشت، بلکه آیه می خواهد، دو مسأله را تبیین نماید:

یکی اینکه انسان به دنبال محبوبی کامل است و دیگر اینکه محبوبش باید اقل نباشد. بنابراین، ماه و ستاره لایق این نیستند

که انسان به آنها محبت داشته باشد، چه اینکه محبت، مسأله ای قراردادی نیست که انسان بایک موجودی عقد و پیمان دوستی ببندد، بلکه مسأله ای قلبی است و این محبت قلبی انسان متوجه آن موجودی است که حی لایموت است و فاطر و آفریدگار آسمانها و زمین می باشد. بنابراین محبوبهائی که دارای این صفت نیستند و انسان آنها را انتخاب نموده است، از باب خطا و اشتباه در تطبیق است، چرا که غیر از او لایق این محبت نیست.

قرآن به ما نیز می گوید که در ملکوت آسمانها و زمین بنگریم «أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ.. ۱۱» آیا در باطن آسمانها و زمین نظر نمی نمایند؟ بدین ترتیب قرآن کریم افراد عادی را نیز تشویق و ترغیب در ملکوت سموات و ارض نموده است و به آنها خاطر نشان ساخته است که راه نظر در ملکوت گشوده است، این دعوت نشانگر این است که رؤیت برای غیر انبیاء نیز ممکن و میسر می باشد زیرا اگر چنین نبود، دعوت به آن بعمل نمی آمد، چنانچه اگر رؤیت هلال محال بود، از ما نمی خواستند که استهلال نمائیم لذا درکنار «تبارک الَّذی بیده المملک» ملکوت سموات و ارض هم وجود دارد، اگر کسی، آن اولی را ننگریست، و از آن بی به برهان حرکت و حدوث و دیگر براهین برد، اهل استدلال است، اما اگر تا آنجا نظر در ملکوت کرد که به باطن عالم راه برد، همان راه حضرت ابراهیم خلیل «ع» را طی کرده است و علم حضوری برایش پیدا شده است، لذا رفتن به داخل آتش نمرود هم، در راه محبت او برایش قابل تحمّل می شود و این علمی که انسان با نظر در ملکوت نصیبش می شود علم حصولی نیست، بلکه از مواهب الهی است یعنی از بالا افاضه شده و به انسان می رسد.

کفار بر مؤمنین تسلطی ندارند

توضیح اینکه در قرآن فرموده است: «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ

علی المؤمنین سبیلاً^{۱۲}» خداوند هیچگاه برای کافران نسبت به اهل ایمان سلطه و تسلطی قرار نداده است، منظور پیروزی ظاهری کفار که گاه بر مؤمنین پیدا می نمایند نیست و گرنه در قرآن آمده است که: «ذَلِكْ بِأَنَّهُمْ كَانُوا بِكُفْرُونِ بَابِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ...»^{۱۳} چون دست از عصیان و مستکاری برنداشتند، به آیات خدا کافر گشتند و انبیاء را بنا حق کشتند. آزار و اذیت‌های نمرود هم به حضرت ابراهیم (ع) از این قبیل است که سلطه ظاهری است.

در زمان امام صادق علیه السلام عده‌ای پیدا شده بودند که برای تطهیر دستگاه خلافت اموی از فاجعه عظیم کربلا، می گفتند: حضرت اباعبدالله (ع) به دست عمال یزید در کربلا کشته نشده است، بلکه او همانند عیسی (ع) به آسمان بالا رفته است، مگر ممکن است فرزند رسول خدا (ص) را شهید کرد، زیرا خداوند می فرماید «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا»!! امام صادق (ع) به شاگردانش فرمود: به آنها بگوئید که معنی آیه این است کفار در مقام احتجاج و برهان ممکن نیست بر مؤمنین غلبه کنند، زیرا از منطق صحیحی برخوردار نیستند ولی بازور و قلدری غلبه ممکن است، چنانچه انبیاء را بناحق به شهادت رساندند. و بدین ترتیب امام جلوا این تبلیغ سوء را گرفت. در هر صورت ابراهیم (ع) با این حجت که همراه با رؤیت ملکوت بود، قومش را مقهور خویش گردانید ولی این دوستی و محبتی که حضرت ابراهیم (ع) از آن دم می زند دوستی عاطفی نیست، بلکه دوستی عبودیت است که صرفاً متوجه خدا است و در کنار آن دوستی، شخص دیگری وجود ندارد، چه اینکه انسان دارای دو قلب نیست که در یکی محبت بخدا را قرار دهد و در دیگری دوستی دیگری را «مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ»^{۱۴} مقداری از این قلب را هم نمی توان از حب خدا برای محبت دیگری خالی ساخت زیرا در آن صورت با هوس پر شده و تبدیل به شرک می گردد.

لذا علی (ع) در دعائی که به کمیل آموخته است،

دعا

می فرماید: «وَقَلِّبْنِي بِحَبْلِكَ مَتِّعًا».

حضرت ابراهیم چنین محبتی خالص نسبت به خداوند دارد و لذا در اجرای فرمان او تا آستانه ذبح فرزندش پیش می رود. و در آن بیابان تفتیده و سوزان که از آب و گیاه و هر انسان دیگر خالی است، زن و فرزند نوزادش را می گذارد و در پاسخ همسرش که می گوید: ما را به چه کسی می سپاری؟ می گوید: بخدا.

این برهان فطری بصورت یک صغری و کبرای منطقی در آمده: هذا أقل والأقل لا يكون محبوباً، فهذا ليس بمحسوب. وقتی انسان برهان فطرت را بخواهد تبیین نماید باید در قالب خاص خودش باشد، مانند اینکه اگر خواست عربی سخن بگوید یا بنویسد باید هر یک از مبتدا و خبر، جایش مشخص بوده و از نظر اعراب مرفوع باشد نه اینکه خارج از محدوده قواعد نحوی هر چیزی خواست بگوید. در اینجا نیز آنچه در اندیشه اش می گذرد در قالب صغری و کبرای منطقی تبیین می نماید. یعنی در قالبی که عقل آن را می پذیرد و فطرت با آن سرو کار دارد، زیرا چه در تبیین وجه در تعلیل باید موازین اصول منطقی کاملاً مراعات گردد. با این تفاوت که این برهان، موادش یافتنی است نه استدلالی. یک وقت انسان در مواد عقلی بحث می نماید و می گوید: هذا متغیر وکل متغیر حادث فهذا حادث. هذا حادث ولكل حادث محدث فهذا له محدث. ولی یک وقت از نهاد خود سخن می گوید. در این صورت هم اگر بخواهد آن را با روش ادبی بیان کند نباید روی نکات ادبی آن دقت نماید و اگر با روش منطقی بیان می کند باید در قالب منطقی و با رعایت موازین، آن را تبیین نماید.

ادامه دارد

- | | |
|------------------------------|-----------------------------|
| ۱ - سوره انعام آیات ۱۸ - ۱۷. | ۸ - سوره قصص آیه ۷۸. |
| ۲ - سوره انعام آیات ۶۴ - ۶۳. | ۹ - سوره نحل آیه ۵۳. |
| ۳ - سوره یونس آیه ۲۲. | ۱۰ - سوره زمر آیات ۵۱ - ۵۰. |
| ۴ - سوره یونس آیه ۱۰۷. | ۱۱ - سوره اعراف آیه ۱۸۵. |
| ۵ - سوره نمل آیات ۶۲ - ۵۹. | ۱۲ - سوره نساء آیه ۱۴۱. |
| ۶ - سوره زمر آیه ۸. | ۱۳ - سوره بقره آیه ۶۱. |
| ۷ - سوره زمر آیه ۴۹. | ۱۴ - سوره احزاب آیه ۴. |